

حضور خافض



سید عطاء اللہ مہاجرانی



به نام خداوند جان و خرد

حضور حافظ

سید عطاء اللہ مهاجرانی

انشادات امید ایرانیان



تهران - ۱۴۰۰

سرشناسه : مهاجرانی، سیدعطاءالله، ۱۳۳۳-

عنوان قراردادی : دیوان. برگزیده. شرح Divan. Selection. Interpretation.

عنوان و نام پدیدآور : حضور حافظ/سیدعطاءالله مهاجرانی؛ ویراستار جمیله کدیور.

مشخصات نشر : تهران : امید ایرانیان، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری : [۶۶۱] ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک : 978-964-8978-31-5

وضعیت فهرست نویسی : فیبا

موضوع : حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ ق. دیوان. برگزیده-- نقد و تفسیر

موضوع : interpretation & Hafiz, Shamsoddin Mohammad, 14th century . Divan. Commentaries-- Criticism

موضوع : شعر فارسی -- قرن ۸ ق. -- تاریخ و نقد

Persian poetry -- 14th century -- History and criticism : موضوع

موضوع : غزل فارسی -- ایران -- قرن ۸ ق. -- تاریخ و نقد

Ghazals, Persian -- Iran -- 14th century -- History and criticism : موضوع

شناسه افزوده : کدیور، جمیله، ۱۳۴۲ -

شناسه افزوده : حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۹۲ ق. دیوان. برگزیده. شرح

Hafiz, Shamsoddin Mohammad, 14th century . Divan. Commentaries : شناسه افزوده

رده بندی کنگره : ۵۴۳۵ PIR رده بندی دیویی : ۱/۳۲۸۸

شماره کتابشناسی ملی : ۷۶۶۳۹۵۸

انتشارات امید ایرانیان



حضور حافظ

سید عطاءالله مهاجرانی

ویراستار: جمیله کدیور

طراح جلد: ایلیا تهمتی

صفحه آرا: ابراهیم توکلی

چاپ نخست: ۱۴۰۰

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۹۷۸-۳۱-۵

ISBN: 978-964-8978-31-5

omidiranian.info@gmail.com

http://omid-iranian.ir/

https://www.instagram.com/omidiranian_publications/

همه حقوق مادی و معنوی چاپ و نشر این کتاب برای انتشارات امید ایرانیان محفوظ است.

برای:

پرویندخت تدین و منوچهر کدیور

ماه و مهر والای زندگانی ما، شوق‌انگیز و امیدآفرین

فهرست مطالب

۱۱	درآمد.....
۱۵	دیباچه.....
۲۵	طلیعه غزلستان حافظ.....
۴۷	بخش یکم: منظومه‌های پنجگانه.....
۴۹	فصل یکم: حضور حافظ.....
۴۹	(۱) حضور حافظ.....
۶۵	(۲) شهد سخن.....
۷۷	فصل دوم: منظومه معانی.....
۷۷	(۱) منظومه معانی.....
۸۹	(۲) داستان آفریش آدم.....
۱۱۰	(۳) عشق.....
۱۶۴	(۴) دولت عشق.....
۱۷۲	(۵) دولت قرآن و دولت دیدار.....
۱۸۳	(۶) قرآن مجید و طرز غزل حافظ.....
۱۹۶	(۷) داستان پیامبران.....
۲۱۶	(۸) حکمت و معرفت.....
۲۲۶	(۹) نظریه کسب و اختیار.....

۲۳۳	(۱۰) رندی
۲۴۸	(۱۱) آن
۲۶۰	(۱۲) خلاف آمد عادت
۲۷۷	(۱۳) ایهام
۳۰۱	فصل سوم: منظومه بیانی
۳۰۱	(۱) منظومه بیانی
۳۲۱	(۲) ترکیب‌بندی و غرابت واژگان
۳۴۲	(۳) بوی نافه
۳۶۲	(۴) رنگ
۳۶۹	فصل چهارم: منظومه آوایی
۳۸۷	فصل پنجم: منظومه تصویری
۴۰۱	فصل ششم: منظومه روایی غزل - داستان

۴۰۳	بخش دوم: غزل‌های عرشی
۴۰۷	(۱) سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
۴۲۱	(۲) روشنای اثری جام جم
۴۳۷	(۳) آن چه خود داشت
۴۴۸	(۴) گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
۴۵۴	(۵) مشکل خویش
۴۷۷	(۶) پیر مغان
۴۹۶	(۷) پیر خرابات
۵۰۲	(۸) شب قدر حافظ
۵۱۹	(۹) واندر آن ظلمت شب
۵۳۵	(۱۰) شعله پرتو ذات
۵۸۷	(۱۱) جام تجلی صفات

(۱۲) آینه وصف جمال ۵۹۴

(۱۳) خبر از جلوه ذات ۶۰۶

(۱۴) کامروایی و خوشدلی ۶۱۹

(۱۵) گنج طرب ۶۴۳

سخن آخر؟ ۶۶۱

درآمد

در کتاب حضور حافظ کوشیده‌ام به تماشای باغ آینه غزلیات حافظ بروم. در این گشت و گذار یا گلگشت، درباره منظومه معانی، منظومه بیانی، منظومه آوایی، منظومه تصویری یا صورتگری و نگارگری و منظومه روایی (غزل - داستان) دیوان حافظ تأملی داشته‌ام. این پنج گانه در شناخت غزل‌های عارفانه - عاشقانه، غزل‌های عاشقانه - عرفی و نیز غزل‌های رندانه حافظ به مثابه راهنما یا چراغ راه، مسیر پیچیده و گاه لغزان و البته رقصان غزلیات حافظ را برایم روشن کرده است؛ روشنایی‌ای که در تالو آن، شاهد رقص سایه‌های ابریشمین و نقره‌ای هستیم. با تأمل در تبیین هنرمندانه غلامحسین یوسفی از حافظ و دیوان او، این صورت‌بندی پنجگانه را به عنوان راهنمای بررسی و اندیشه در دیوان حافظ به کار بردم. غلامحسین یوسفی نوشته است:

«شعر حافظ از لحاظ بلندی اندیشه، پرواز تخیل، تصویرگری، هنر بیان، لطف ترکیب سخن، جادوی موسیقی کلام، نمونه‌ای کامل و تمام است و نیز از نظر افکار لطیف عارفانه، لحن ظریف رندانه با نقدهای هوشمندانه و بسیاری جهات دیگر، جاودانه و در اوج است.»^۱

در این پژوهش منظومه‌های آوایی و تصویری و روایی به اختصار و یا حتی اشاره مطرح شده است. در حقیقت «حضور حافظ» نیازمند جلد دومی است که این سه منظومه بسط پیدا کند. در این کتاب، که می‌بایست از کمیت و یا حجم متعارف فراتر نرود، به همین مقدار بسنده کردم تا ان شاء الله تعالی

توفیق نگارش جلد دوم با توجه به منظومه آوایی، تصویری و روایی انجام شود.

اوج اوج حافظ، غزل‌های عرشی اوست. غزل‌هایی که همانند داستان‌های رمزی ابن سینا، حنّ بن یقظان، رساله الطیر و سلامان و ابدال، با یکدیگر پیوند خورده و مکمل یکدیگرند. هانری کربن با شایستگی تمام این پیوند را تبیین کرده است.^۲

غزل‌های عرشی «أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَ نَاوِلْهَا» و «سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد» مثل آینه، تمام دیوان را در خود بازتاب می‌دهند. از زاویه نگاه این دو غزل است که به بازتاب منظومه معانی و بیانی و موسیقایی و تصویری و روایی نگریسته‌ام.

کتاب مثل سکه دو روی دارد؛ دو نیمه تمام کننده یکدیگر. تصور کنید دوستی از شما دعوت می‌کند که به دیدن باغی بروید. شما کنجکاو می‌شوید و پرس و جو می‌کنید، که چه باغی‌ست و مختصاتش کدام است؟ دوست شما لب از سخن فرو می‌بندد و می‌گوید: «هنگامی که وارد باغ شدیم خواهی دید!» و «مُشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید.» در این صورت شما هستید که پس از ورود به باغ و گلگشتی در باغ، از باغ، تعریفی در ذهن خود سامان می‌دهید. اگر چهار نهر در باغ جاری باشد، با خود می‌گویید: «مثل بهشت فردوس است.» می‌توان مانند دو آینه رویارو، هر دو نیمه کتاب را مثل دو نیم جام صدف، مکمل یکدیگر و روشن‌گر همدیگر تلقی کرد و صد البته، دیوان حافظ است:

خیال حوصله بحر می‌پزد هیئات

چه‌هاست در سر این قطره محال اندیش

در نوشتن حضور حافظ بیش از همه، مدیون لطف و تشویق همسرم دکتر جمیله کدیور هستم. او با ویرایش دقیق و سختگیرانه، در ساماندهی کتاب نقشی هم پای نویسنده داشته است. دوست گرانمایه دکتر گونل کهن ویرایش

نخست کتاب را خواند و نکات دقیق و قابل توجهی مطرح کرد. افزون بر آن در شرایط دشوار روزگار کرونا و تعطیل بودن کتابخانه مرکز مطالعات ایرانی در لندن، امکان استفاده از کتابخانه را برایم فراهم کردند. علی نوازی که او را مثل پسر دوست دارم، متن را با دقت و ریزینی تحسین برانگیزی خواند و نکاتی را یادآور شد. ممنون ایشان هم هستم.

چند نکته در باره منابع و مآخذ:

یکم: نسخه اصلی مورد استفاده‌ام، در درجه اول دیوان حافظ به تصحیح قزوینی - غنی و در مرتبه دوم نسخه تصحیح پرویز ناتل خانلری است. در مواردی که از دیگر نسخه‌ها استفاده کرده‌ام، به مشخصات هر نسخه اشاره کرده‌ام.

دوم: به دیوان‌های شاعرانی که دسترسی نداشته‌ام، از سایت گنجور استفاده کرده‌ام.

سوم: در ترجمه آیات مبارکه قرآن مجید تأکیدم بر ترجمه محمد مهدی فولادوند است. به دیگر ترجمه‌ها بر حسب مورد توجه داشته‌ام.^۳

چهارم: اشعار مثنوی مولانا جلال الدین بلخی از نسخه تصحیح دکتر محمد علی موحد استفاده شده است.^۴

پنجم: برای مراجعه به تفاسیر قرآن مجید، به سایت التفسیر در این پژوهش استفاده کرده‌ام. مهمترین تفاسیر قرآن مجید، در این سایت به خوبی سامان داده شده است.^۵

ششم: برای این که حضور حافظ را در تجربه زیسته خود نشان دهم، به مناسبت به روایت خاطراتی پرداخته‌ام که به گمانم، در تفسیر و تبیین حضور حافظ در تجربه زیسته‌ام، نشانه‌های روشنی داراست.

پی‌نوشت

- (۱) غلامحسین یوسفی، یادداشت‌ها، مجموعه مقالات، (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۰)، ص ۷۲
- (2) Henry Corbin, recital visionary the and Avicenna , translated from the French, Willard R. Trask, Bollingen Series LXVI, Paris, Pantheon Books. P 123- 151
- (۳) سایت تنزیل
- tanzil.net
- (۴) جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، به تصحیح محمد علی موحد (تهران، هرمس و فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۶)
- (۵) سایت التفسیر

www.altafsir.com

دیباچه

عین القضات (شهادت، ۵۲۵ ق) رساله شکوی الغریب را در زندان بغداد نوشت و در آن رساله، مظلومانه از غربت غریبانه خود سخن گفت. غربت غریبه به تعبیر شهاب الدین سهروردی (شهادت، ۶۳۲ ق)، یا به تعبیر رشیدالدین میبدی (د. ۵۳۰ ق) و سنایی (د. ۵۴۵ ق)^۱ برایم طنینی رازآمیز داشته و دارد. در مقدمه کتاب لطیف و پرنکته حلیۃ الاولیاء نوشته حافظ ابونعیم اصفهانی خواندم که پیامبر اسلام در پاسخ به پرسش عبدالله بن عمرو گفته بود: «خداوند غریبان را دوست دارد و آنان را در قیامت با مسیح محشور می‌کند».^۲ واژه غریب برایم طنین دلنشینی داشت؛ تا این که گذارم به غریستان افتاد و اکنون سال‌هاست در زمره غریبانِ غریستانِ جهانم!

غربتِ زندگی در غرب مرا به یاد نوشته عبدالحسین زرین کوب می‌اندازد. هر ماه به خانه‌اش در بهجت‌آباد می‌رفتم. استاد ماهیار نوابی که پیش او زبان پهلوی و اوستایی خوانده بودم، خانه‌اش بهجت‌آباد بود. فرصتی مغتنم بود؛ به دیدار هر دو می‌رفتم و زنجیره پرسش‌هایی که پایان‌ناپذیر بود... زرین کوب در کتاب «نقش بر آب» در پاریس نوشته است:

«این غربتی که من بدان دچارم غربتی مضاعف است، اما سال‌هاست که با آن خوگر شده‌ام و بیش از بیست سال است که حتی در وطن و در میان قوم و تبار و یار و دیار هم خود را همواره در این غربت جانکاه دیده‌ام».^۳

طه حسین نیز از غریستان جان خود در پاریس روایت کرده است: «در وطنم غریبم؛ خارج وطن هم غریبم. نابینایی زندانی است که شما را با جهان

و نیز با خود از منظری غریبه می‌کند.» طه حسین در کتاب «مَعَ أَبِي الْعَلَاءِ فِي سِجْنِهِ» از هزارتوی زندان غریستان جانِ شاعر مَعْرَه، برای خود گره‌گشایی می‌کند. او که به تعبیر خودش در میانه دیواری از سیم خاردار و دیواری از آبگینه راه زندگی را انتخاب کرده بود، با رنج غربتِ تنهایی، جان‌ش صیقل خورد و آینه صافی شد.^۴

غریستان، حال و هوای شوق به وطن را همیشه زنده و در برابر دیده و دل قرار می‌دهد. به تعبیر طغرای (د. ۵۱۴ ق) در لامیه مشهورش: «طَالَ اغْتِرَابِي حَتَّى حَنَّ رَاحِلَتِي.» غربتم چنان به درازا کشید، که ناقه‌ام شیون سر داده است. محمود درویش، در خلوت شبانه در غربت خویش در پاریس با حرف «ضاد» و در حرف «ضاد» سفر کرده است؛ سفری غریبانه به سرزمین کلمه، به شهر آوا، به کوچه باغ حروف. شاعر دیگری - تا آنجا که می‌دانم - چنین سفر شگفت‌انگیز ژرف و پر حسرتی به سرزمین کلمه نداشته است؛ سفری در آفاق و انفس کلمه. بیهوده نیست که امیل حبیبی در رمان «خوش خیال بد اقبال» وقتی داستان گریز حوریه، مادر محمود درویش، از برابر رگبار گلوله‌های صهیونیست‌ها در روستای «پَرَوَه» فلسطین را روایت می‌کند، می‌نویسد: «کسی نمی‌دانست کودکی که در آغوش مادری بود که بر کودکش مانند سپری خمیده بود و از تن خود برای حفظ جان کودکش پناهی ساخته بود، مادر در نیزارها می‌دوید و رگبار تیر از کنار گوش او می‌گذشت... روزگاری آن کودک از پیامبران شگفتی‌آفرین و دوران ساز کلمه شود.» که ولله الحمد شد.

«أَمْشِي مَعَ الضَّادِ فِي اللَّيْلِ -

تلك خصوصيتي اللغوية - أَمْشِي

مع الليل في الضاد...

يا لغتي ساعديني على الاقتباس

لأحتضن الكون. في داخل شُرْفَةٍ لَا

يَمُرُّ بِهَا أَحَدٌ لِلتَّحِيَّةِ. في خارجي عالم

لا يردُّ التحية.

«با ضاد شبانه قدم می‌زنم -

این ویژگی زبانی من است - قدم می‌زنم
با شب در ضاد...

واژه‌ها یاری‌ام کنید،

می‌خواهم هستی را در آغوش بگیرم.

در درونم ایوانی‌ست، کسی گذر نمی‌کند تا درودی بگوید.

در جهان بیرون، کسی پاسخ درودم را نمی‌دهد...

ای واژه‌ها! در این سرزمین غریب

غریبه‌ای مهمان شماست!»

انصاف این است که این قصیده منشور محمود درویش، به والایی غزل‌های
عرشی حافظ است...^۵

البته از زاویه‌ای دیگر، شاعر می‌تواند، سرد و صامت در میان واژه‌ها بمیرد؛

نه شوری و نه تکاپویی، نه سفری و نه سرودی در جهان جان واژه‌ها و حروف؛

مانند تابلو بدیعی که چارلز بوکوفسکی تصویر کرده است:

I have died in words!^۶

قرنطینه در روزگار کرونا، برای من غربت سوم است. در حال و هوای

قرنطینه هستیم، هراس مردمان آشکار و شیون جهان بلند است. جهان نیمه

تعطیل است. انسان‌هایی که از وبای عالمگیر می‌میرند، تا دیروز پدر، مادر،

همسر، فرزند، خواهر و یا برادر بودند و اکنون به عدد تبدیل شده‌اند. به تعبیر

سایه:

روزی شوهر پدر برادر بودم اکنون همین شماره ده هستم

در سراسر جهان هزاران هزار تن جان سپرده‌اند. هیچ گاه در دنیایی که

می‌شناختیم و یا می‌شناسیم، چنین هیاهوی گنگِ مرگ و معرکه‌ای غریب برپا

نبوده است و یا مرگ با چنین گستره و ژرفا و شتابی، حضوری چنین بَرّنده و قاطع

نداشته است. در جنگ‌های جهانی اول و دوم، قلمرو جنگ و ساحت مردگان

محدود بود. این بار مرگ یقه جهان و جهانیان را در هر گوشه و کنار چنگ کرده،

پیدا شده، نفس دنیا گرفته، و سایه سیاه واهمه و وحشت بر دنیا افتاده است. مجله اکونومیست در شماره ویژه، در طرح روی جلد، لوحه‌ای به گردن دنیا - کره زمین - انداخته است. یک کلمه بیشتر روی لوحه نوشته نشده: closed
مانند لوحه‌هایی که پشت در فروشگاه‌ها یا آرایشگاه‌ها دیده‌ایم. بسته است! دنیا بسته است. تصویر را به جمیله نشان دادم. گفتم: ببین. دنیایی سخن در این طرح فشرده شده است.
جمیله خواند:

«چو غنچه گر چه فرو بستگی ست کار جهان»

یادت هست وقتی معلم ما بودی، در زمستان سال ۱۳۵۸، به حافظ اشاره کردی. یکی از بچه‌ها درباره غزل نخست دیوان حافظ پرسید. تمام وقت کلاس را درباره «الا یا ایها الساقی» صحبت کردی و گفתי این غزل شباهتی به سوره حمد، نخستین سوره قرآن مجید، دارد. نمی‌خواهی بعد از چهل سال درباره حافظ در این ایام سنگین چیزی بنویسی؟

صدای حافظ موسیقی ما - به تعبیر شفيعی کدکنی - صدای شجریان در گوشم طنین انداخت: «لحظه‌های عمر بی سامان، می‌رود سنگین!»

گفتم: می‌نویسم. دیدم دیگر نمی‌توانم ننویسم. به جمیله گفتم: در چهلمین سال زندگی مشترک‌مان هستیم. بچه‌های مان از خانه و آشیانه با بال‌هایی بلند و نیرومند پرواز کرده‌اند، خانواده‌مان در سه قاره جهان کوچکی که از کرونا هراس زده است و برای بقا تقلاً می‌کند، زندگی می‌کنند و می‌کنیم. در قرنطینه‌ایم. درباره حضور حافظ می‌نویسم. دیدی چگونه همین طرح روی جلد مجله اکونومیست، بیتی از حافظ را به یاد آورده؟ یعنی حافظ در دنیای ما و در ذهن و زندگانی ما حضور دارد؛ دیدبان زندگی است.

به یاد سخن دوست، روانشاد آیت الله محی الدین حائری شیرازی، افتادم. او که سلطان تمثیل بود و نکته‌دان، روزی با صدای آرامش، عبارتی گفت که هنوز هم از تار و پود آن عبارت شور و زندگی می‌جوشد. صبح هشتم تیرماه ۱۳۶۰ در قسمت بیرونی مجلس نشسته بودیم. روزنامه جمهوری اسلامی

دستش بود. تصویر شهید بهشتی و شهدای هفتم تیر در صفحه نخست روزنامه چاپ شده بود. فضا سنگین بود؛ صداها گرفته و چشم‌ها خیس اشک. آقای حائری تصویرش را که جزو شهیدان هفتم تیرماه به اشتباه در روزنامه چاپ شده بود، نشانم داد و گفت: «ببین!» تبسم محزونی کرد و گفت: «دور نبود که من هم همین تصویر باشم.»

زمزمه کرد: «ندانمت که در این دامگه چه افتادست»
گفت: «هر وقت دل‌تنگ شدی حافظ بخوان، سعدی قاعده فرهنگی ما و حافظ ارتفاع آن است. البته ارتفاع متکی بر قاعده است.»
در ذهنم تداعی شد:

پایه نظم بلند است و جهان گیر بگو تا کند پادشه بحر دهان پرگهرم
دیوان حافظ در برابرم از متن آبی پادشاه دریا می‌جوشید و مثل ابری نقره‌ای اوج می‌گرفت. در دوردست آسمان ردّی از تالو غزل حافظ پیدا بود. غزلیات حافظ به تعبیر پل والری در برابر نگاهم همانند دریایی دم به دم نو شونده بود. هر موجی هجایی تازه بود. این بیت پل والری را از دوران دانشجویی و کار شبانه در هتل کورش اصفهان از حفظ بودم و به مناسبت یا بی‌مناسبت بارها در گفتگو با مهمانان فرانسوی هتل به آن استشهاد می‌کردم!

La mer, la mer, toujours recommence.

دریا، دریا، دم به دم نوشونده است.
روزگار سختی بود. انگار نهیب حادثه بنیادمان را از جا برکنده بود. سه روز بعد خبر رسید برادر محبوبم، محسن، در کردستان شهید شده است. او را در تابوتش دیدم. چهره‌اش آمیزه‌ای از عقیق و پولاد و ابریشم و آتش و آب بود. برایش خواندم: محسن! «تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر!» دیدم انگار حافظ کنارم ایستاده است. انگار گرمی دستش را بر شانهم احساس کردم.
همان تابستان و پانیز سال ۱۳۶۰ با آیت الله حائری دیوان حافظ را خواندیم. دوری دیگر بود و «دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدهش»

در نوجوانی و جوانی با حافظ آشنا شده بودم و نکته‌های چون زر سرخ حافظ در ذهنم ضرب شده بود. می‌تایید و می‌درخشید. در اصفهان، برخی نکات را از یگانه دوران آیت الله حاج آقا رحیم ارباب پرسیده و برای نخستین بار از او شنیده بودم:

یکم: غزل نخست دیوان حافظ، نسبتی با سوره حمد دارد.

دوم: دیوان حافظ مثل قرآن مجید کتاب المثنائی است.

سوم: ایهام در دیوان حافظ مثل تأویل در قرآن مجید است.

و نیز با اسقف حسن برنابا دهقانی تفتی در حاشیه درس انجیل یوحنا و مکاشفه یوحنا از حافظ سخن به میان می‌آمد. در ساحل انجیل قدم می‌زدیم، مثل قدم زدن مان در ساحل زاینده رود. مسیح بر دریا می‌رفت. سفینه غزل از راه می‌رسید: «گشته هر گوشه چشم از غم دل دریایی» او هم شیدای حافظ شیرازی و مست ترجیع‌بند هاتف اصفهانی بود.

و در یک کلام، به هر جمعیتی نالان شده و از حافظ پرسیده بودم. تا امروز، که در قرنطینه هستم، و تا این که در آینه چشمان جمیله این بیت درخشید:

چو غنچه گر چه فرو بستگی ست کار جهان!

فرستی دیگر، تا از نگاه حافظ به «جهان» و «جان جهان» و «آن» و زندگی نگاه کنم. از حافظ بنویسم تا سخن گره گشای او مثل باد بهاری بر ما گذر کند. عین القضاات گفته است: «شعر به آئینه می‌ماند که هر کس خود را در آن می‌بیند.» در این روزگار فرو بسته کار جهان، که شهرها، شهر اشباحند و انسان‌ها خلوت نشین و خانه نشین، در آینه چشمان حافظ و بیت الغزل معرفت او بنگریم.

به روایت شفיעی کدکنی، علی شریعتی روزی گفته بود: «شعر حافظ آچار فرانسه روح آدمی است.» شفיעی با تأیید سخن شریعتی، تصدیق می‌کند که حقیقت همین است. یعنی در سردرگمی‌ها و پریشان حالی‌ها یکی از پناهگاه‌های ما دیوان حافظ است؛ تا تصویر روح خویش را در تالار آینه دیوان او ببینیم. من هم دیدم:

چون صوفیان به حالت و رقصند مقتدا

ما نیز هم به شعبده دستی برآوریم

(غزل ۳۷۲)

البته این دست و این نوشته نه از سر شعبده، بلکه از سر ارادت دیرینه و از سر شرم و تهیدستی، سر نهادن بر آستانه هنر قدسی خواجه بزرگ شیراز است. شاعری که می‌توان آشنای او شد. او را پیر مغان خویش قلمداد کرد و از باده سُکر آور او نوشید و از راه و رسم رندی او نکته‌ها آموخت و با تنهایی‌ها و غربت غریبه او در غریبستان جان گریست و در این زمانه عسرت به تعبیر رعدی آذرخشی:

ای خوش آن کس که رخ از کار دگر برتابد

تا که با دفتر و دیوان تو گردد دمساز

دمسازى با حافظ؟! در افق محال می‌نماید. او دمی دارد که از همدمی با فرشته ملول می‌شود:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

(غزل ۴۱۱)

اما می‌توان، به تماشای حافظ نشست و از رقص شعله بلند شور و سرمستی: «سر و دستار ندانم که کدام اندازم» می‌توان در آینه صبح حافظ نگریست و در نسیم کوی او دم زد:

غنچه گو تنگدل از کار فرو بسته مباش

کز دم صبح مددیابی و انفاس نسیم

(غزل ۳۶۷)

شاید حافظ به غربت ما رنگ آشنایی زد و سخن آشنایی گفت و مثل باران بهاری، جان‌مان را تر و تازه کرد. هرچند به قول او، گاه:

گرچه دانم که به جایی نبرد راه غریب

من به بوی سر آن زلف پریشان بروم

(غزل ۳۵۹)

به بوی سر زلف نظم پریشان حافظ، در این پریشان حالی زمانه، درنگی در تماشاگاه آینه خانه راز او داشته باشیم، که بر طارمش نوشته‌اند:

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب

تا سر زلف عروسان سخن شانه زدند

(غزل ۱۸۴)

پی‌نوشت

(۱) رشیدالدین میبدی در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، در تفسیر سوره بقره، ذیل آیه آفرینش آدم و سجده فرشتگان، نوشته است:

«فرمان آمد که ای آدم اکنون که قدم در کوی عشق نهادی از بهشت بیرون شو! که این سرای راحت است و عاشقان درد را با دارالسلام چه کار؟ همواره خلق عاشقان در حلقه بلا باد!... آدم گفت: خداوند! مسافران بی‌زاد نباشند، زاد ما در این راه چه خواهی داد؟ رب العالمین سخنان خویش را بشنوانید و کلماتی چند او را تلقین کرد. گفت: یا آدم یاد کرد ما تو را در آن غریبستان زادست.»

واژه غریبستان را سنایی که با رشیدالدین میبدی معاصر بوده است، در اشعار خود به کار برده است. مانند:

چون زلیخا در سفر عاشق شدم بر روی یار

پادشاهی یافت یوسف در غریبستان خویش

پس از سنایی و میبدی، در دیوان عطار هم این واژه به کار برده شده است:

غریبستان دنیا جای تو نیست قبای خاک بر بالای تو نیست

که هر جانی که از توحید پر شد به دریا گرنگاهی کرد دُر شد

و بیت لطیف مولانا جلال الدین بلخی:

جانا به غریبستان چندین به چه می‌مانی باز آ تو از این غربت تا چند پریشانی

نکته مورد توجه این است که در بیان رشیدالدین میبدی و مولوی در واقع جهان غریستان روح انسان است. حافظ هم بارها همین مضمون را مطرح کرده است.

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیر ندانمت که در این دامگه چه افتادست

بدیهی ست مرغی که اسیر دام می‌شود به تمام معنا غریب است و در غریستان.

(۲) حافظ ابو نعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، (بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۶/۱۹۹۶) ج ۱، ص ۲۵.

(۳) عبدالحسین زرین کوب، نقش بر آب، (تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۸)، ص

۵۹.

(۴) عبدالرشید الصادق المحمودی، طه حسین بین السیاح و المرایا، (مصر، عین

للدراستات و البحوث الانسانیة الاجتماعية، ۱۴۲۵ ق)، ص ۴۵.

(۵) دیوان العرب، محمود درویش.

aldivan.net

(۶) نگاه کنید به:

Charles Bukowski, storm for the living and the dead, New York, HarperCollin, 2007, p.5.